



علامه طباطبائی مهمترین فیلسوف دوره متأخر فلسفه اسلامی است

یک عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی با بیان اینکه علامه طباطبائی ابتکارات و ابداعاتی در حوزه مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی عرضه کرد، گفت: بی تردید در دوره متأخر فلسفه اسلامی، علامه طباطبائی مهم‌ترین فیلسوف محسوب می‌شود.

یک عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی با بیان اینکه علامه طباطبائی ابتکارات و ابداعاتی در حوزه مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی عرضه کرد، گفت: بی تردید در دوره متأخر فلسفه اسلامی، علامه طباطبائی مهم‌ترین فیلسوف محسوب می‌شود. دکتر قاسم پورحسن، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی در گفتگو با خبرنگار مهر در مورد علامه طباطبائی و نوآوریهای فلسفی او گفت: بی تردید در دوره متأخر فلسفه اسلامی، علامه طباطبائی مهمترین فیلسوف محسوب می‌شود، نه لزوماً فیلسوف نوصدرایی، یعنی این گونه نیست که علامه طباطبائی را لزوماً محصور در حوزه نوصدرایی بدانیم، اما مرادم این است که علامه طباطبائی به معنای خاص یک فیلسوف است.

وی با بیان اینکه علامه طباطبائی ابتکارات و ابداعاتی در حوزه مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی عرضه کرد، افزود: شاید بتوان گفت بعد از ملاصدرا متفکر و فیلسوف اسلامی نداریم که هم‌طراز با علامه طباطبائی باشد. علامه طباطبائی توانست مهمترین معضلی که در معرفت‌شناسی تحت عنوان نحوه دست یافتن به معرفت یقینی بود را تبیین کند و بر آن فائق آید و مکانیسم معرفت‌خطاناپذیر را عرضه کند.

این محقق و نویسنده کشورمان در ادامه سخنانش تصریح کرد: به هر روی حقیقت این است که زندگی و دغدغه و آرای علامه طباطبائی کاملاً با نگره‌های فلسفی او در هم تنیده است. به همین دلیل است که ما علامه را یک فیلسوف می‌دانیم، ممکن است دیگران را شارحان و تقریرکنندگان خوبی بدانیم، ولی در میان آنها علامه یک استثناء است.

پورحسن با اشاره به اینکه شاید وقتی به ملاصدرا مراجعه می‌کنیم حجم مدعیاتی که ملاصدرا مطرح می‌کند مختص به آرای اوست، مانند بحث وجود، اتحاد، حرکت جوهری و ... ، بیان کرد: از ملاصدرا تا علامه طباطبائی فیلسوفی نداریم که ادعای روشنی داشته باشد که این مختص و محض از دیدگاه من است. علامه طباطبائی در رسائل توحیدی و مقاله پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم این را ادعا می‌کند.

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی با بیان اینکه در رسائل توحیدی، علامه طباطبائی ادعای مهمی تحت عنوان توحید اطلاقی عنوان می‌کند، اظهار داشت: این توحید با مبانی فکری که ملاصدرا مطرح می‌کند، اگرچه نزدیک است، ولی متفاوت است و عنوان می‌کند نظریه توحید اطلاقی مختص این رساله است و صاحب رساله است. خود علامه چنین ادعایی دارد که در مباحث مربوط به هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، الهیات علامه معتقد است که دارای نوآوری و ابداعات است.

وی با بیان اینکه اولین ابداع علامه طباطبائی در هستی‌شناسی اتفاق افتاد، گفت: این ابداع این است که دیگر فیلسوفان وقتی درباره وجود حرف می‌زنند، به گونه‌ای درباره وجود حرف می‌زنند که ظاهراً هیچ چاره‌ای از نگاه به موجود نیست، یعنی ما نمی‌توانیم خود وجود را مورد ملاحظه قرار دهیم الا و لابد این است که حتماً ماهیت را در کنارش ببینیم.

وی افزود: به عبارت دیگر نیرومندترین رابطه اتحادی را بین ماهیت و وجود برقرار می‌کنند و معتقد هستند هیچ چاره‌ای درباره وجود غیر از نگاه از طریق موجود نداریم، البته این پرسش دقیق و عمیق فلسفی است اما نکته‌ای است که هایدگر عنوان می‌کند که از زمان افلاطون تا حال ما فلسفه نداریم، متافیزیک داریم. برای اینکه پرسشهای آنها درباره «#هستنده است نه اصل هستی! ولی علامه به صراحت عنوان می‌کند مسأله اصل هستی مهم است. فیلسوفان دیگر در مورد اصل هستی توجه دارند، اما چون علامه طباطبائی می‌داند که تفاوت میان فلسفه و متافیزیک تفاوت میان توجه به موجود و اصل هستی است، از نگاه هستنده نمی‌توان به فلسفه دست پیدا کرد.

پورحسن در ادامه سخنانش تأکید کرد: به همین خاطر است که فکر می‌کنم علامه طباطبائی با توجه به مباحثی که ملاصدرا در مشاعر

دارد به درستی این را دریافته است که مسأله وجود و بحث مراتب وجود و اصل هستی زیربنای کل فلسفه است. تا توجه دقیقی به معنای اصل هستی نداشته باشیم، ایشان عنوان نمی‌کند که ما با مفهوم هستی مواجه هستیم لذا برای علامه طباطبایی حقیقت هستی برای علامه مهم است نه مفهوم هستی، کاری که در فیلسوفان پیشین دایما می‌بینید که مفهوم هستی این وضعیت را دارد.

وی با بیان اینکه توحید اطلاقی نگاه خاص علامه است و در معرفت‌شناسی در مقاله پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم هست که مباحث آن بسیار دقیق و عمیق هستند، اذعان کرد: علامه پنج نکته اساسی را در این مسأله ذکر می‌کند: نکته اول این است که ضرورتاً علم بشری، علم مفهوم نیست؛ علم ناظر به واقعیت است. اینگونه نیست که ابتدا علم مفهومی داشته باشیم و سپس به سوی علم به واقعیت برویم. خود همین یکی از بحث‌های بنیادین است و به همین خاطر است که علامه طباطبایی عنوان می‌کند در درجه اول ما صاحب علم به واقعیت می‌شویم و سپس مفاهیم را اعتبار می‌کنیم.

وی افزود: مسأله دوم این است که علامه معتقد است که ما می‌توانیم تصور بدون حکم داشته باشیم، که همان نظریه باور است. تصور بدون حکم، یکی از ابداعات بسیار مهمی است که در فلسفه اسلامی می‌تواند شکل بگیرد و اوج آن در علامه مشاهده می‌شود. یعنی شما می‌توانید از باور صادق موجه که حرف می‌زنیم از ماهیت باور چون و چرا و کنکاش کنید که آیا باور صرفاً گرایش است؟ آیا گرایش با حکم است؟ آیا گرایش بدون حکم است؟ و در عین حال علامه طباطبایی آنرا تحت عنوان معرفت می‌آورد.

پورحسن با بیان اینکه مسأله سوم این است که علامه طباطبایی در باب قضایا رابطه تبادلی قائل می‌شود، بیان کرد: یعنی معتقد است این گونه نیست که قضایای ما پراکنده در ساحت معرفت‌شناسی ما شکل گرفته باشند، بلکه رابطه قضایا رابطه کاملاً شبکه‌ای، تولیدی و تبادلی است و با یکدیگر زایش می‌کنند، اگر این گونه باشد می‌توانیم بگوئیم از نگاه علامه طباطبایی به همان میزانی که تئوری مطابقت مهم است تئوری انسجام هم می‌تواند مهم باشد، گرچه علامه به صراحت عنوان نمی‌کند ولی این می‌تواند به عنوان مسأله چهارم دستاورد علامه طباطبایی تلقی شود که ایشان توجه دارد به اینکه متلائم‌ترین و منسجم‌ترین شبکه باور، شبکه معرفتی می‌تواند ملاک درستی درونی گزاره‌های ما باشد.

این محقق و استاد دانشگاه با بیان اینکه مسأله پنجم این است که علامه طباطبایی عنوان می‌کند ما می‌توانیم به معرفت یقینی دست پیدا کنیم، اظهار داشت: در حالی که معرفت‌شناسی معاصر تأکید بر خطاپذیری، اصلاح‌پذیری و آسیب‌پذیری معرفت دارند علامه بر خطاناپذیری، اصلاح‌ناپذیری و آسیب‌ناپذیری معرفت تأکید می‌کند.

وی در پاسخ به این سؤال که تخصص علامه در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی چه تأثیری بر فلسفه او داشته است، بیان کرد: واقعیت این است که وقتی ما از فلسفه اسلامی صحبت می‌کنیم، علامه در درون فلسفه اسلامی قرار دارد. یکی از ابداعات مهمی که علامه طرح می‌کند و به نظرم بعدها شهید مطهری و دیگران به خوبی از آن استفاده می‌کنند نظریه اندراج است، در نظریه اندراج، کلام بیگانه است و فلسفه به طور انضمامی نگریسته می‌شود، یعنی در کنار فلسفه کلام، عرفان، تفسیر و ... وجود دارد.

پورحسن تصریح کرد: این در دیدگاه علامه طباطبایی نه عیب نیست، بلکه یک حسن است، نه اینکه علامه می‌خواهد در مباحث خالص فلسفی، نگاه کلامی خود را مخلوط کند و یا در میانه راه برشی بزند، منظور این است که توسع و قدرت و تشخیص به ایشان داده می‌شود، یعنی موقعیت فلسفه اسلامی همین است که علامه با توجه به تسلط به سایر حوزه‌های فکری می‌تواند فهم درستی از مباحث فلسفی، کلامی و تفسیر داشته باشد، لذا نگاه علامه طباطبایی به مباحث فلسفی، مباحث انضمامی است این طبیعتاً از دیدگاه‌های کلامی و تفسیری او نشأت می‌گیرد و همین دلیل است که وقتی علامه دارد بحث فلسفی را مطرح می‌کند، می‌گوید ثمره این بحث فلسفی چیست؟ به هر حال در درون فلسفه اسلامی باید بپذیریم که فلسفه اسلامی ویژگی‌ای دارد که آنرا از فلسفه‌های دیگر متمایز می‌کند و به خصوص نزدیکی میان علم کلام و فلسفه از ویژگی‌های برجسته فلسفه اسلامی است.